



ابن ابی العوجا و امام صادق عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن ابی العوجا و امام صادق علیه السلام

نویسنده:

طاهره عظیم زاده طهرانی

ناشر چاپی:

طاهره عظیم زاده طهرانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ابن ابی العوجا و امام صادق علیه السلام	۶
مشخصات کتاب	۶
پیشگفتار	۶
مقدمه	۶
عقاید ابن ابی العوجا	۶
گفت وگویی امام صادق علیه السلام و ابن ابی العوجا	۸
نتیجه	۱۰
پاورقی	۱۱

ابن ابی العوجا و امام صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: طاهره عظیم زاده طهرانی ناشر: طاهره عظیم زاده طهرانی

پیشگفتار

عبدالکریم بن ابی العوجا، یکی از افرادی است که در سده دوم هجری/هشتم میلادی به زندیق معروف بودند. وی بدون ترس، در مراکز مقدس مسلمانان حاضر شده، به اظهار عقاید خود می پرداخت. گفت و گوهایی او با امام صادق (علیه السلام) و شاگردان ایشان، شیوه‌ی استدلال جعفر بن محمد (علیه السلام) را با کسانی که به آفریدگار اعتقاد نداشتند، نشان می دهد. این مقاله علاوه بر بیان عقاید و مسلک ابن ابی العوجا، به بررسی گفت و گوهایی او با امام صادق (علیه السلام) می پردازد. واژه های کلیدی: امام صادق (علیه السلام)، عبدالکریم بن ابی العوجا، زندیقه، دهریون، ابن مقفع.

مقدمه

عبدالکریم بن ابی العوجا، [۱] از زندیق های مشهور سده دوم هجری بود و در زمره تمیم بصره و از قبیله بکر بن وائل شمرده می شد. [۲] پدرش قریظ بن حجاج، پس از آن که در بین قوم خود به قتل متهم شد، به خراسان رفت و در آن جا به ابی العوجا مشهور گردید. [۳] وی در زمان فعالیت های ابومسلم، جاسوس دوجانبه بود و با هر دو گروه مروانیان و عباسیان ارتباط برقرار کرد، به همین علت متهم گردید و به قتل رسید. [۴]. عبدالکریم، شاگرد حسن بصری (د: ۱۱۰ ه / ۷۲۸ م) بود، ولی از آن جا که در سخنان حسن بصری در باب «جبر و اختیار» تناقض هایی مشاهده کرد، از او جدا گردید. [۵] وی به شهرهای مکه، مدینه و سرانجام کوفه سفر کرد. علت رفتن او به کوفه دقیقاً روشن نیست، اما گفته شده است که چون جوانان و خردسالان را فریب می داد، مورد تهدید عمرو بن عبید، متکلم مشهور، (د: ۱۴۴ ه / ۷۶۱ م) قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت. [۶] والی کوفه، ابوجعفر محمد بن سلیمان او را دستگیر کرد و در سال ۱۵۵ ه / ۱۷۷ م به قتل رساند. [۷] بلاذری، علت قتل او را بی احترامی به قرآن، مسخره کردن نماز و به کار بردن کلمات زندیق ها ذکر کرده است. [۸]. سخنانی بین امام صادق (علیه السلام) و ابن ابی العوجا رد و بدل گردید که در منابع متقدم شیعه، چون اصول کافی از کلینی (د: حدود ۳۲۸ ه / ۹۳۹ م)، توحید از شیخ صدوق (د: ۳۸۱ ه / ۹۹۱ م)، امالی از سید مرتضی (د: ۴۳۶ ه / ۱۰۴۴ م)، احتجاج از طبرسی (د: ۵۶۰ ه / ۱۱۶۴ م) و نیز در آثار شیخ مفید (د: ۴۱۳ ه / ۱۰۲۲ م) و شیخ طوسی (د: ۴۶۰ ه / ۱۰۶۷ م) آمده است.

عقاید ابن ابی العوجا

ابن ابی العوجا در تاریخ، به فردی دهری، [۳۳] ملحد [۳۴] و بیش از همه زندیق، [۲۷] مشهور است. زندیق در گستره زمانی، معانی گوناگونی داشته است. [۲۸] این کلمه، پیش از اسلام در ایران و عربستان رواج داشت و غالباً به پیروان مانی گفته می شد. به نظر می رسد که اعراب حیره، سبب آشنایی عرب ها با زندیق ها شده بودند. جالب توجه اینکه اغلب مخالفان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه به زندیقه منسوب بوده اند. [۲۹] در سده های نخست اسلامی هم «زندیق» غالباً به پیروان مانی گفته می شد. مهدی عباسی (خلافت ۱۶۹-۱۵۸ ه / ۷۸۴-۷۷۴ م)، مهم ترین وظیفه خود را مبارزه با زندیق ها می دانست. وی آنان را کسانی خوانده

است که مردم را به اموری فریبنده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می کنند. [۳۰]. در این زمان، زندیق در دو معنای عام و خاص به کار رفته است: ۱. زندقه خاص، همان پیروان مانی بودند که بی اعتقادی آنها ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایت وجود بود و جنبه ای عقلی و فلسفی داشت. این گروه از زندیق ها تا حدودی تحت نفوذ فلاسفه ی یونان قرار گرفتند، ابن مقفع، وراق و ابن راوندی در این دسته قرار گرفته اند. ۲. زندقه به معنای عام، کسانی بودند که اهل ادب و شعر بودند و ظاهراً به دین اسلام علاقه نداشتند. بی اعتقادی آنها برای رهایی از قید تکلیف شرعی بود که برخی از خلفای اموی، چون یزید بن معاویه و ولید بن یزید و نیز بعضی از شاعران اوایل عصر عباسی، مثل ابونواس و بشار بن برد، بدان فکر تمایل داشتند و در حقیقت بازگشت به عقاید دهریه و معطله عهد جاهلیت عرب بوده است. [۳۱]. در پاسخ به این سؤال که «ابن ابی العوجا جزء کدام فرقه از زنداقه بوده است؟»، ابن الندیم او را از رؤسای مانوی دانسته [۳۲] و مقدسی [۳۳] هم وی را از مانویان شمرده است. زرین کوب، در یک کتاب، او را از مانویه دانسته که با زندقه اعراب جاهلی تفاوت بسیاری دارند [۳۴] و در کتاب دیگر خود [۲۷] آورده که ابن ابی العوجا ظاهراً زندیقی از نوع اهل مجون [مجون و ماجن به کسی گفته می شود که ترسی از کاری که انجام می دهد و آنچه درباره ی او می گویند ندارد. همچنین به کسی که مرتکب کارهای فضایح و کارهای قبیح و ناپسندیده می شود، کم حیا] بوده است. [۲۸] هر چند بعضی از مؤلفان، وی را به داشتن گرایش های مانوی متهم کرده اند؛ در واقع، او درباره دین و اخلاق لابالی بوده که شیوه زندگی ظرفای دربار خلفا را نشان می دهد. [۲۹]. براساس این توصیف ها و نیز آن چه از احتجاج های او بر می آید، در بعضی موارد، عقاید او با طریقه ی ثنویه و مانویه مطابقت نداشته و اغلب گرایش های دهری را آشکار می کند. [۳۰] یعنی او را به عقاید زنداقه نوع دوم که اندیشه های لابالی گری و دهری داشته اند، نزدیک می کند، زیرا مانویان، جهان را مبتنی بر دو اصل ازلی نور و ظلمت می پنداشتند، مردم را به ترک دنیا دعوت می کردند و به نوعی معاد اعتقاد داشتند؛ [۳۱] در حالی که دهریون، لذات جسمانی را توصیه می کردند؛ براساس اعتقاد به نوعی اصالت ماده، نفس را مادی و جسمانی می شمردند و به چیزی جز ماده قائل نبودند و حشر و معاد را نیز انکار می کردند. [۳۲] عقاید ابن ابی العوجا، با توجه به بحث هایی که با امام صادق (علیه السلام) داشته و در ادامه به آن می پردازیم به این گروه نزدیک تر است. شعر بشار بن برد (د: ۱۶۷هـ / ۷۸۳م)، از دوستان ابن ابی العوجا و یکی از زنداقه نیز این نظر را تأیید می کند. قل لعبد الکرم بابن ابی العوجاء بعث الاسلام بالکفر مرقا لاتصلی و لاتصوم فان صمت فبعض النهار صوماً دقیقاً لاتبالی اذا اصبت من الخمر عتیقاً لاتکون عتیقاً لیت شعری غداه حیل فی الجند حنیفاً حلیت ام زندیقاً [۳۳]. عبدالکریم ابن ابی العوجا در گفت گوها و سخنان متعدد، به رد خداوند و مخلوق بودن انسان معتقد بود. او پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قبول نداشت، ولی سؤالاتی درباره ی آن حضرت مطرح نداشت؛ با آن که امام صادق (علیه السلام) از او خواست که اگر درباره ی پیامبر و کار او شک دارد، سؤال کند، جوابی نداد [۳۴] و در واقع عقل او در شخصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) متحیر و درمانده بود. وی به خصلت های نیکوی پیامبر اشاره می کرد، ولی ترجیح می داد که این بحث را رها کند و به مطالب دیگر بپردازد. [۲۷] ابن ابی العوجا در صدد بود، که با جست و جو در موارد متناقض قرآن، آن را رد کند. وی همچنین منتقد حج و قوانین دیگر اسلام بود. علیرغم این عقاید، گاه به اسلام تظاهر می نمود؛ از این رو سید مرتضی امثال او که با تظاهر به اسلام، در نهان مقاصد باطنی خود را اجرا می کردند، برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ دانسته است. [۲۸] گفته شده که گاهی نماز می خواند و علت آن را عادت بدن و رسم شهر و نیز ارضای خانواده و فرزندان می دانست، [۲۹] ولی قطعاً به ماوراء الطبیعه اعتقاد نداشت. [۳۰] وی هنگامی که یقین کرد کشته خواهد شد، اعلام کرد چهارهزار حدیث جعل و وارد متون اسلامی کرده؛ به گونه ای که حرام را حلال و حلال را حرام جلوه داده است. [۳۱]. ابن ابی العوجا ظاهری آراسته داشت، کلامش فصیح، ولی تند و تیز بود؛ از این رو مردم از همنشینی با او خودداری می کردند. طرفداران وی به دفاع از او برخاسته یا او را مدح کرده اند. ابن مقفع از مداحان وی شمرده شده که شعری نیز در رثای او سروده است. [۳۲] البته متن شعر ابن مقفع نشان می دهد که پس از مرگ ابن ابی

العوجا سروده شده است، اما با توجه به این که ابن مقفع حدود سال ۱۴۲ هـ / ۷۵۹ م در گذشته است، ممکن نیست که این شعر را برای مرگ ابن ابی العوجا (م: حدود ۱۵۵ هـ) سروده باشد. [۳۳]. ابن ابی العوجا برای محکوم کردن امام صادق (علیه السلام) بارها نزد ایشان می آمد و با امام بحث هایی انجام می داد. امام صادق (علیه السلام) پس از مباحثات متعدد با او، اعلام کرد که [وی] نسبت به اسلام، کور دل است و مسلمان نمی شود. [۳۴].

گفت و گوی امام صادق علیه السلام و ابن ابی العوجا

زمان و چگونگی آشنایی امام صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجا مشخص نیست. اغلب گفت و گوهای امام صادق (علیه السلام) با او در مکه بوده؛ بنابراین به نظر می رسد که ابن ابی العوجا در موسم حج به مکه رفته و با امام (علیه السلام) سخن گفته است. مواردی نیز وجود دارد که شاگردان امام صادق (علیه السلام) سؤال ابن ابی العوجا را نزد امام مطرح کرده و جواب آن حضرت را به او رسانده اند. نخستین و مهم ترین بحث های او با امام ششم (علیه السلام) درباره پروردگار بوده است. در ایام حج، هنگامی که ابن ابی العوجا، امام صادق (علیه السلام)، ابن مقفع و فرد دیگری در مسجدالحرام نشسته بودند و ابن مقفع از دانش امام صادق (علیه السلام) سخن گفت، ابن ابی العوجا برای این که اثبات کند ابن مقفع نادرست می گوید و جعفر بن محمد (علیه السلام) دارای آن عظمت علمی که ابن مقفع می پندارد، نیست، تصمیم گرفت با امام بحث کند و ایشان را بیازماید، برای همین به نزد امام آمد و این صحبت ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. سؤال ابن ابی العوجا از امام این بود که اگر خدایی هست چرا بی واسطه، خود را به مردم نشان نمی دهد و آنها را به پرستش خود نمی خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ امام (علیه السلام) با ایراد به این دیدگاه، فرمودند: قدرت خداوند در طبیعت نمایان است و ابن ابی العوجا با مراجعه به خویش قدرت او را خواهد یافت و در به وجود آمدن، مرگ، پیری، شادی، خشم و حالت های دیگر، وجود او دیده می شود. [۳۵]. روز دیگر ابن ابی العوجا به مجلس امام آمد، این بار امام با تشویق او به سؤال فرمودند: من در پرسش را به روی تو باز می کنم و از او خواستند که بیان کند اگر ساخته شده بود، چگونه بود؟ وی با ذکر ویژگی های مصنوعات (ساخته شده ها)، به ابعاد دراز، پهن، گرد و ... اشاره می کند. امام می فرماید: اگر برای مصنوع، صفتی جز این ها ندانی، باید خودت را هم مصنوع بدانی، زیرا همین ویژگی ها در وجود تو نیز دیده می شود. نکته جالب توجه، روش امام (علیه السلام) در بحث است؛ آن جا که ابن ابی العوجا می گوید که این سؤال را هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام می فرماید: فرضاً بدانی در گذشته از تو نپرسیده، از کجا می دانی که در آینده هم نمی پرسند. ایشان با این سخن، کوتاه فکری ها و پیش داوری های نادرست که بسیاری از مردم به آن گرفتارند، محکوم می کند. در این جا امام (علیه السلام) با استفاده از تمثیل در استدلال خود، مطالب را به صورت تجربی تبیین می فرماید: بگو بدانم اگر تو کیسه جواهری داشته باشی؛ در حالی که جواهر را ندیده و نمی شناسی و کسی بگوید در کیسه تو اشرفی است و تو بگویی نیست و او بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود که وسعت جهان هستی از کیسه جواهر بزرگ تر است شاید در این جهان مصنوعی باشد، تو که صفت مصنوع و غیرمصنوع را نمی دانی، چگونه می توانی وجود آن را انکار کنی؟ ادامه بحث در روز سوم مطرح شد. این بار ابن ابی العوجا از امام پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ ظاهراً مقصود او بحث مشهور «حدوث و قدَم» ماده بود که بحث های دامنه داری بین دانشمندان طبیعی و علمای مسلمان به وجود آورده بود. امام (علیه السلام) دلیل حدوث اجسام را تغییر شکل، بزرگ و کوچک شدن، و انتقال آنها به حالت دیگر ذکر کردند، زیرا اگر جسمی قدیم باشد، نابود و متغیر نمی شود و دو صفت ازلی و عدم با حدوث قدَم با هم در یک چیز جمع نمی گردد. عبدالکریم فرض را بر این می گذارد که اگر اجسام همه به کوچکی خود باقی بمانند، چگونه به حدوث آنها استدلال می کنی؟ امام در این جا بر توجه به واقعیت تأکید می کنند و این که فرض خیالی

درست نیست، زیرا بحث ما درباره ی همین جهان موجود است نه جهان دیگر. اگر این جهان را برداریم و جهان دیگری جای آن بگذاریم، این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن جهان دیگر، دلالت بر حدوث دارد. البته در آن حالت هم امام پاسخ او را می دهد. [۳۶]. سال بعد دوباره ابن ابی العوجا به مکه آمد و امام (علیه السلام) از او پرسید: آیا به عقاید قبلی خود باقی است و چون جواب شنید که بله، در برابر ابن ابی العوجا که می خواست بحث را شروع کند، فرمود: در حج جدال نیست. امام با این سخن نشان داد که او در صدد یافتن حقیقت نیست، بلکه به مجادله می پردازد و سخنی فرمود که سال قبل نیز در جلسه اول، بحث با ابن ابی العوجا را با آن سخن شروع کرده بود: «اگر حقیقت و فرجام کار چنان باشد که تو گویی در صورتی که چنین نیست ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می گوییم و این چنین نیز هست آن گاه ما در سرای دیگر نجات یابیم و تو هلاک شوی». [۳۷]. دکتر زرین کوب این سخن حکمت آمیز را صورتی از بیان معروف پاسکال، [Pascal] دانشمند فرانسوی، دانسته است که حکمای اروپا «شرطیه پاسکال» [Paride Pascal] خوانده اند؛ در حالی که قرن ها پیش از پاسکال، امام صادق (علیه السلام) آن را مطرح کرده و مسلمانان با آن آشنا بوده اند. [۳۸]. در روایت دیگر آمده است که در هنگام مراسم حج، ابن ابی العوجا، ابن طالوت، ابن اعمی، ابن مقفع و چند تن از زندیقان در مسجدالحرام گرد آمده بودند، امام صادق (علیه السلام) نیز حضور داشتند. آن گروه از ابن ابی العوجا خواستند نزد امام رفته و با بحث های خود او را محکوم و رسوا کنند. زمان این بحث دقیقاً مشخص نیست؛ ممکن است پس از بحث قبلی بوده باشد، زیرا در آن هنگام ابن ابی العوجا چهره ی امام را نمی شناخت. آن چه مشخص است این که این بحث ها پیش از سال ۱۴۲هـ (تاریخ مرگ ابن مقفع) بوده است. ابن ابی العوجا ابتدا از امام پرسید: آیا اجازه پرسش به من می دهی؟ هر که عقده ای در دل دارد باید بیرون اندازد. امام به او اجازه می دهد که از هر چه می خواهد سؤال کند. وی از مسخره و غیرحکیمانه بودن حج و دور خانه خدا گشتن، سخن می گوید. امام پس از بیان حکمت حج به خداوند کعبه اشاره می کند. ابن ابی العوجا می پرسد: چرا خدا غایب است؟ امام جواب می دهد: چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است و از رگ گردن به آنها نزدیک تر است. [۳۹]. ابن ابی العوجا که خداوند را جسم تصور می کرد، پرسید که چگونه خدا می تواند هم در آسمان باشد و هم در زمین. امام در پاسخ فرمود: تو او را مخلوق در نظر گرفتی که چنین سؤالی می کنی؛ در حالی که هیچ جا از خدا خالی نیست و هیچ جا او را فرا نگیرد و هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نیست. [۴۰] بار دیگر درباره ی بی نیازی خداوند از امام (علیه السلام) سؤال کرد و امام پاسخ او را داد. [۴۱] امام حتی او را به نامش توجه داد و پرسید کریم کیست که تو بنده او می باشی؟ [۴۲] اما این بحث ها سبب نشد که ابن ابی العوجا از عقاید خود دست بردارد؛ وی هم چنان به تکرار سخنان گذشته خود می پرداخت. روزی در حالی که بین محراب و منبر پیامبر در مسجدالنبی نشسته بود و با دوستانش بحث می کرد به انکار خداوند پرداخت. در این هنگام مطالب او به گوش مفضل بن عمرو رسید و وی نتوانست تحمل کند و به او خطاب کرد که ملحد شده ای! در پاسخ او ابن ابی العوجا از شیوه ی برخورد امام صادق (علیه السلام) با خودش یاد می کند که چگونه این سخنان را شنیده و دشنام نداده و «او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاقت و غضب از جا به در نمی آورد. گوش می دهد سخنان ما را و می شنود حجت های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم، می گوییم و گمان می کنیم که حجت خود را بر او تمام کرده ایم». آن گاه با استدلال مختصر و محکم، کلام ما را پاسخ می دهد. [۴۳]. پس از این صحبت ها، مفضل نزد امام صادق (علیه السلام) رفته و امام، شیوه ی صحیح استدلال کردن را به او آموزش می دهند. روش استدلالی امام در این جلسه ها، تمثیلی و با تکیه بر عقل و علوم طبیعی بوده است. امام، کسانی که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دست آویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می کنند هم چون کورانی توصیف کرده که داخل خانه ای شده که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و در آن فاخر ترین فرش ها گسترده باشد و همه نیازمندی های انسان، از انواع خوردنی ها، نوشیدنی ها، پوشاک و ... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل

خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زنند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و بنا کننده سرا و سرا را مذمت کنند. [۴۴]. به نظر می رسد پافشاری ابن ابی العوجا بر عقایدی که بارها مورد انتقاد قرار گرفته و پاسخ آن را یافته است، او را در حسیض ذلت روح قرار می دهد و این پستی روح، جایی به نهایت خود می رسد که قدرت خداوندی خود را در تولید کرم و در کثافت خود می بیند و گمان می کند که او هم خالق کرم هاست، امام صادق (علیه السلام)، با چند سؤال خداپنداری او را در هم می شکند: آیا خالق هر چیزی، مخلوق خود را نمی شناسد؟ و او می گوید: بلی، حال مرد و زن آنها و عمر هر یک را برای ما بازگو. [۴۵]. وی درباره قرآن نیز با امام صادق (علیه السلام) گفت و گو کرده است. او در صدد بود که جایگاه قرآن را در قلب مردم متزلزل سازد؛ از این رو با چهار تن از دوستانش در صدد نقض قرآن برآمدند و قرار گذاشتند که در سال آینده در مکه جمع شوند و ربع قرآن را نقض و باطل سازند و بدین وسیله کل قرآن باطل گردد؛ اما سال بعد که دور هم جمع شدند، از ناتوانی خود صحبت می کردند، امام صادق (علیه السلام) بر آنها گذشت و آیه «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله» را تلاوت فرمود. [۴۶]. ابن ابی العوجا در خصوص آیه «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلوداً غیرها» (نساء/۵۶) از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چه می گویی درباره ی این آیه که «هرگاه پوستشان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند»، گناه پوست دیگر چیست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست دوم، همان پوست نخستین است در صورتی که همان پوست اول نیست. آن گاه امام مثالی می زند تا به فهم او نزدیک تر باشد: اگر کسی خشت خامی را بشکند و خاک آن را در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی باشد؛ همین گونه است بدن انسان. [۴۷]. ابن ابی العوجا، سعی می کرد که در قرآن تناقض بیابد. روزی از هشام بن حکم پرسید آیا خدا حکیم است و چون شنید بله، گفت: پس از قول «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحده» (نساء، ۳)، خبر بده؛ اگر این آیه فرض است با آیه «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم» (... نساء، ۱۲۹) تناقض دارد. خداوند که حکیم است این گونه سخن نمی گوید. هشام برای به دست آوردن پاسخ امام صادق (علیه السلام)، به مدینه رفت و امام فرمود: آیه «فانکحوا ما طاب» ، ... یعنی در نفقه ولیکن آیه «ولن تستطیعوا» ، یعنی در مودت و دوستی. [۴۸]. یکی از سؤالات ابن ابی العوجا از امام (علیه السلام) درباره ی گونه های مختلف مرگ مردم بود. امام (علیه السلام) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود، مردم ایمن بودند تا علت بیاید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد. [۴۹]. مسئله دیگری که ابن ابی العوجا مطرح کرد، درباره ی ارث زن بود که هنوز نیز مورد سؤال می باشد؛ وی پرسید: چرا زن که ضعیف است یک سهم دارد و مرد قوی، دو سهم؟ امام فرمودند: زیرا اسلام جهاد و سربازی را از زن برداشته؛ مهر و نفقه را بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان خاطی باید دیه پردازند، زن از مشارکت با دیگران در پرداخت دیه معاف شده است؛ از این رو، سهم زن در ارث از مرد کمتر است. [۵۰].

نتیجه

ابن ابی العوجا، از زندیق های معاصر با امام صادق (علیه السلام) بود. او به ماوراء الطبیعه و معاد اعتقاد نداشت. همچنین، وی به لاابالی گری و دهری گری گرایش داشت. علی رغم آن که ابن ابی العوجا سعی کرده است که استدلال های فلسفی و کلامی ارائه دهد؛ در واقع بحث های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصب به عقاید گذشته ناشی می شده است. با این همه، امام صادق (علیه السلام) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض آلود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از این که گره و نکته ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند؛ شیوه ی بحث او (خبر دادن از

آینده) و این که هیچ کس این سؤال را نمی کند، غلط دانستند، زیرا او از آینده خبر ندارد؛ و به جای بحث های پیچیده و استفاده از اصطلاحات [مشکل علمی]، با آوردن نمونه های تجربی و تمثیلی و نیز ارائه ی استدلال منطقی به پاسخ پرداختند. این شیوه، ابن ابی العوجا را به تمجید از امام واداشت و او به عقل و متانت و سخنان معجزه آسای آن حضرت اعتراف کرد.

پاورقی

[۱] به نام های محمد بن ابی العوجا، ر.ک: اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸)، ج ۱۰، ص ۱۲۱ و همچنین به نعمان بن ابی العوجا نیز او را خوانده اند، ر.ک: ابن الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۶۰۱. [۲] احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف (دمشق، دارالیقظه العربیه، ۱۹۹۸)، ج ۳، ص ۱۰۵. [۳] مؤلف نامعلوم، اخبار الدوله العباسیه (بیروت، دارالطلیعه، بی تا)، ص ۳۸۹. [۴] عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۷۵. [۵] صدوق، توحید (قم، جماعه المدرسین، ۱۳۷۸)، ص ۷۵۳؛ احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶/ق ۱۹۶۶م) ج ۷، ص ۷۴. [۶] ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان (بیروت، ال-اعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰/ق ۱۹۷۱م)، ج ۴، ص ۵۲. [۷] محمد بن یعقوب الکلینی در اصول کافی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق) ج ۱، ص ۷۸ و صدوق در التوحید، (قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴ق) ص ۲۹۸ نوشته اند که پس از صحبت با امام صادق (علیه السلام) در هنگام حج دچار دردی در ناحیه شکم گردید و بعد در گذشت. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۵۲ تاریخ مرگ او را در سال ۱۶۰ ه ذکر کرده است. [۸] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶. [۹] مفضل بن عمرو، توحید مفضل (تهران، صدر، بی تا)، ص ۹۱۰؛ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار (بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳م)، ج ۱۱۰، ص ۳۴۳. [۱۰] محمد بن عمر الرازی، المحصول فی علم اصول الفقه (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، بی تا)، ج ۴، ص ۳۶. [۱۱] محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک (بیروت، ال-اعلمی، بی تا)، ج ۶، ص ۷۹۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۹م)، ج ۴، ص ۳۸۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۲۱. [۱۲] زندیق در اصل کلمه ای فارسی است که در سده های دوم تا چهارم / هشتم تا دهم میلادی، معانی گوناگونی یافت، ر.ک: جوالیقی، المعرب (تهران، ۱۹۶۶م)، ص ۱۶۶۷؛ مرتضی عسکری، صد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه محمد سردارنیا (تهران، کوکب، ۱۳۶۱)، ص ۲۹۳۰؛ حسین عطوان، الزندقه و الشعوبیه (بیروت، دارالجل، بی تا)، ص ۱۲۱۳. البته وجود زنداقه دست آویزی برای سیاست مداران گردید که مخالفانشان را به این نام بخوانند، برای همین نمی توان همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده اند «زندیق» دانست. [۱۳] محمد بن حبیب البغدادی، المنمق فی اخبار قریش، (بی جا، عالم الکتب، بی تا) ص ۳۸۸؛ عباس زریاب، سیره رسول الله (تهران، سروش، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۶. [۱۴] طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳. [۱۵] عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۲۷؛ همو، کارنامه اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۱۰۴ و نیز ر.ک: عباس زریاب، «ابن مقفع»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۷. [۱۶] ابن الندیم، پیشین، ص ۶۰۱. [۱۷] مطهر بن الطاهر المقدسی، البدء و التاریخ (القاهره، مکتبه ثقافه الدینیه، بی تا)، ج ۱، ص ۹۰. [۱۸] زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۴. [۱۹] زرین کوب، تاریخ مردم ایران کشمکش با قدرتها، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷) ص ۵۳۰. [۲۰] ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵)، ج ۱۳، ص ۴۰۰. [۲۱] همان، ص ۷۵. [۲۲] جلالی «ابن ابی العوجا»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۹. [۲۳] ابن الندیم، پیشین، ص ۹۵۸۴. [۲۴] عبدالحسین زرین کوب، با کاروان اندیشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۴۱. [۲۵] شریف مرتضی، امالی المرتضی (قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۲۵/ق ۱۹۰۷م)، ص ۹۵۹۶؛ به عبدالکریم بن ابی العوجا بگو اسلام را به کفر فروختی و از دین خارج شدی؛ نماز نخوان و روزه نگیر و اگر روزه گرفتی، اندکی از روز را روزه بدار. اهمیت نده هنگامی که به شراب کهنه

دسترسی پیدا کردی، مگر این که آزاد نباشی. ای کاش می دانستم صبح روزی که بین سپاه بودی، آیا یکتاپرست بودی و یا زندیق بودی. این شعر را ابن حجر در لسان المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۵۲، به صورت دیگر نوشته است. [۲۶] شیخ مفید، الارشاد فی حج علی العباد (بی جا، دارالمفید، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص ۲۰۱. [۲۷] مفضل بن عمرو، پیشین، ص ۸۷. [۲۸] شریف المرتضی، پیشین، ص ۸۸. [۲۹] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶. [۳۰] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران (قم، صدرا، ۱۳۷۱)، ص ۴۰. [۳۱] طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۹؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۹؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲/۱۹۹۲م)، ج ۸، ص ۱۸۴؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۹۶؛ شریف المرتضی، پیشین، ج ۱، ص ۸۸. [۳۲] ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، حققه احسان عباس، (بیروت، دارصادر، ۱۹۷۰م) ج ۳، ص ۴۶۹. [۳۳] شعر ابن مقفع این است: رزئنا ابا عمر و لا حی مثله ظله ریب الحادثات بمن فجع فان تک قد فارقتنا و ترکتنا ذوی حله ما فی انسداد لها طمع فقد جر نفعا فقدنا لک اننا امنا کل الرزایا من الجزع مصیبت ابا عمر را دیدیم، هیچ زنده ای مثل او نیست. اختیار وقوع حوادث با خداست. اگر ما را رها کردی طمع دوستان در شما تمام نمی شود. از دست دادن تو این سود را برای ما داشت که در هیچ مصیبتی بی تابی نکنیم شریف المرتضی، پیشین، ص ۹۵. [۳۴] کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۷۸. [۳۵] همان، ج ۱، ص ۹۶. [۳۶] همان، ص ۷۷۶. [۳۷] همان، ص ۷۵ و ۷۸؛ احمد بن علی الطبرسی، الاحتجاج، (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶) ج ۲، ص ۷۵. [۳۸] زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۲. [۳۹] در خبر صدوق سخن از ابن مقفع نیست، بلکه فقط نوشته است: «فجلس الیه فی جماعه من نظرائه»، صدوق، التوحید، پیشین، ص ۲۵۴. همو، من لایحضره الفقیه (قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴ق)، ج ۲، ص ۷۴۹؛ الفضل بن الحسن الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی (قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷)، ج ۱، ص ۵۴۷؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱؛ محمد بن علی الکرّاجکی، کتر الفوائد (قم، مکتبه المصطفوی، ۱۴۱۰ق)، ص ۲۲۰. [۴۰] کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۱؛ صدوق، توحید، ص ۲۵۴. [۴۱] ابوالقاسم الموسوی الخویی، معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة (تحقیق لجنة التحقیق) (بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق) ج ۴۰، ص ۱۸۰. [۴۲] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (النجف، الحیدریه، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۶م)، ص ۷۸۰. [۴۳] مفضل، پیشین، ص ۹۱۰؛ عباس القمی، الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق)، ص ۱۵۸. [۴۴] مفضل، بن عمرو، پیشین، ص ۱۴. [۴۵] صدوق، توحید، پیشین، ص ۲۹۵؛ ابوجعفر محمد الطوسی، اختیار معرفه الرجال معروف برجال الکشی (قم، آل البیت، ۱۴۰۴ق)، ج ۲، ص ۴۳۰؛ شیخ طوسی در این کتاب از قول ابوجعفر احول مؤمن الطاق عنوان کرده که جواب پرسش را امام (علیه السلام) به او دادند. همچنین ر.ک: ابوالقاسم موسوی الخویی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۹۴۰. [۴۶] مفضل بن عمرو، پیشین، ص ۶؛ احمد بن علی الطبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲؛ قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرائح (قم، مؤسسه الامام المهدی، بی تا)، ج ۲، ص ۷۱. [۴۷] شیخ طوسی، الامالی، (قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ق) ص ۵۸۱. [۴۸] همو، تهذیب الاحکام، التحقیق حسن الخراسان (دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵)، ج ۷، ص ۴۲۰؛ المحقق البحرانی، الحقائق الناضره، (قم، جماعه المدرسین، ۱۴۰۹)، ج ۲۴، ص ۹۵۸. [۴۹] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۲۸۰. [۵۰] طوسی، تهذیب الاحکام، پیشین، ج ۹، ص ۲۷۴؛ علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه (بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م)، ص ۲۱۷؛ محمد بن الحسن الحرالعاملی، الوسائل الشیعه (بیروت، داراحیاء التراث العربی)، ج ۲۴، ص ۹۳.

